**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010723**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند در مجهولَیْ التاریخ قائل بودند که استصحاب ذاتاً جاری نمی‌شود، اشکالشان را عدم احراز اتصال زمان شک به زمان یقین ذکر می‌کردند. حالا ما این را با یک مثال دیگری که، ما مثال را مرگ پدر و مرگ پسر می‌زدیم. مثال دیگری که در کلام مرحوم اصفهانی هست با آن مثال تطبیق کنیم تا کلام مرحوم اصفهانی را اینجا مطرح بکنیم. مرحوم اصفهانی مثال را، مثال موت موروث و اسلام وارث، اگر کسی از دنیا برود و در هنگام مرگش وارثش مسلمان باشد خب ارث می‌برد. ولی اگر موقع مرگ مسلمان نباشد، ارث را سایر ورثه می‌برند. خب اینجا مفروض این هست که وارث در زمان حیات موروث کافر بوده، یک زمانی بوده که نه موت موروث تحقق داشته، نه اسلام وارث. هیچ یک از این دو تحقق نداشتند. موت موروث و حیات وارث که هر کدام اجزاء هستند برای ارث بردن وارث در یک زمان هر دو معدوم بوده. ما نمی‌دانیم زمانی که موت موروث که جزء العلة هست تحقق پیدا کرده آن اسلام وارث تحقق پیدا کرده بوده یا همان کفر وارث ادامه داشته. خب اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند که ما اگر بخواهیم حیات، مثلاً اسلام وارث را، عدم موت وارث را استصحاب کنیم، عدم موت موروث را. استصحاب کنیم تا، می‌خواهیم اینجوری استصحاب کنیم عدم موت موروث تا زمان اسلام وارث. خب مرحوم آخوند اشکال اینجور مطرح می‌فرمایند. می‌فرمایند که ما یک زمان یقین داریم که موت تحقق پیدا نکرده و اسلام هم تحقق پیدا نکرده، یقین داریم. دو تا زمان داریم که مردد هست که اسلام در زمان اوّل است، موت در زمان دوم، یا موت در زمان اوّل، اسلام در زمان دوم. حالا فرض کنید که اینها با همدیگر همراه نباشند، تقارن را فعلاً وسط نکشیم. خیلی دخالت در این بحث ندارد، راحت‌تر است که تقارن را حذف کنیم. اگر اینجوری بحث را فرض کنیم مرحوم آخوند می‌فرماید شما عدم موت موروث را می‌خواهید استمرار ببخشید تا زمان اسلام وارث. اسلام وارث یاد در زمان اوّل بوده است یا در زمان دوم. اگر اسلام وارث در زمان اوّل باشد این دو تا زمان‌ها هر دو بعد از زمان یقین هستند. زمانی که مردد هست بین این که اسلام که زمان اوّل بوده یا زمان دوم. اگر اسلام وارث در زمان اوّل باشد موت موروث به این زمان متصل است. اگر در زمان دوم باشد، موت موروث این وسط زمان اوّل فاصله شده. بنابراین احراز نمی‌شود که زمان شک به زمان یقین متصل است. این کلام مرحوم آخوند.

ما اینجا دو تا اشکال مطرح می‌کردیم. یک اشکال این بود که چرا اصلاً شما اینجا زمان اوّل و دوم می‌کنید؟ چرا عمود زمان را پایش را وسط می‌کشید؟ فرض این هست که اثر برای یک حادثه نسبت به عدم یک حادثه در زمان واقعی حادثۀ دیگر هست. شما اینجور بگویید، بگویید زمانی که یک زمان بوده است که این مرد مسلمان، وارث مسلمان نشده بوده، کافر بوده است و موت هم تحقق نداشته است. ما نمی‌دانیم در زمانی که اسلام تحقق پیدا کرد موت تحقق پیدا کرده یا تحقق پیدا نکرده، متصل هم هست، دیگر اصلاً زمان اوّل و دوم و اینها را چرا پایش را وسط می‌کشید؟ این یک نکته.

نکتۀ دوم این که حالا فرض کنید پایش را هم وسط بکشید باز بحث اتصال مشکلی ندارد. چون درست است که اگر اسلام وارث در زمان اوّل تحقق پیدا کرده باشد شما می‌فرمایید متصل است، در زمان دوم تحقق پیدا کرده باشد متصل نیست. ما عرضمان این بود، اگر اسلام وارث در زمان دوم تحقق پیدا کرده است، یعنی مرگ در زمان اوّل است. اگر مرگ در زمان اوّل هستش آن یقین سابق اصلاً نقض شده از بین رفته. ما دیگر شک در استمرار نداریم. شک در استمرار فقط در فرض اوّل است. یعنی شک در استمرار ما در صورتی هست که اسلام در زمان اوّل باشد. اما اگر اسلام در زمان دوم باشد اصلاً شک در استمرار عدم موت نداریم. اگر اسلام در زمان دوم باشد، موت در زمان اوّل است، پس عدم موت را که شما می‌خواهید استصحاب کنید نمی‌شود استصحاب کرد، به دلیل این که این عدم الموت به موت تبدیل شده. پس بنابراین نه این که مشکل، مشکل عدم اتصال یقین به شک است، مشکل این است که یقین ندارید. پس آن فرض یقین را که شما می‌خواهید در نظر بگیرید، شما یقین را در نظر بگیرید، شک را در نظر بگیرید بعد ببینید متصل هستند یا متصل نیستند. اگر یقین و شک را در نظر بگیرید یقین و شک فقط در آن آن اوّل و ساعت اوّلی هست، دیگر به ساعت دومی نباید مطرح کنید. و اصلاً شک ما در این که آن یقین سابق باقی است یا باقی نیست ناشی از این است که اسلام در ساعت اوّل بوده یا اسلام در ساعت دوم. اگر اسلام در ساعت اوّل بوده، آن عدم موت هنوز موجود است. چون موت زمانش می‌افتد ساعت دوم، پس عدم موت موجود است. در واقع شک ما در این که اسلام در زمان اوّل موجود است یا در زمان دوم موجود است بازگشت به این می‌کند که آیا آن یقین سابق ما به عدم موت موروث نقض شده است یا نقض نشده است؟ یعنی شک در این هست که آن یقین سابق هنوز موجود است یا موجود نیست. پس بنابراین شما نباید بگویید که هم در صورتی که آن یقین سابق از بین رفته است، هم صورتی که یقین سابق از بین نرفته است هر دو را مشکوک فرض کنید. هر دو که مشکوک نیستند. اگر یقین سابق از بین رفته باشد که از بین رفته، دیگر شکی اینجا نداریم. پس بنابراین این به نظر می‌رسد این مشکل، مشکل صحیحی نیست.

حالا ما اینجوری بحث را دنبال می‌کردیم.

**شاگرد:** این دو تا عبارت اخرای همان است؟

**استاد:** نه، عبارت اخرای هم نیستند، با دو نگاه هست. ما در واقع یک نگاه اصلاً بحث عمود زمان را پایش را وسط نمی‌کشیم.

**شاگرد:** می‌فرمایید اتصال احراز می‌شود دیگر.

**استاد:** اتصال احراز می‌شود، یعنی بدون این که عمود زمان را اصلاً پایش را وسط نمی‌کشیم.

**شاگرد:** اتصال احراز می‌شود یعنی دارید در عمود زمان اتصال برقرار می‌کنید.

**استاد:** نه، اتصال به عمود زمان اصلاً نگاه نمی‌کنیم. یعنی ساعت اوّل و دوم و سوم و اینها را کار نداریم. اشارۀ اجمالی داریم به همان ساعت اجمالی چیز. اصلاً هیچ ولو به نحو تردیدی پای عمود زمان را وسط نمی‌کشیم. روح هر دو یکی است البته. علتی که در جایی که به نحو اجمال هست اتصال موجود است علتش همین مطلب دوم است، ولی با دو بیان مختلف. یعنی روح قضیه، اینها به هم، به یک معنا برمی‌گردند. ولی ما با دو بیان مختلف می‌خواهیم همین مطلب را عرض کنیم. خب این اشکالات ما بود.

مرحوم اصفهانی اینجا بحث را به شکل دیگری دنبال کردند. آن جوری که آقای روحانی نقل می‌کنند. مرحوم اصفهانی اینجوری تعبیر می‌کنند، می‌فرمایند که اتصالی که در اجرای استصحاب معتبر هست این محرز است. اتصالی که معتبر نیست آن محرز نیست. بعد اینجوری توضیح می‌دهند، می‌فرمایند که آن چیزی که در استصحاب معتبر است اتصال زمان مشکوک به ما هو مشکوک به زمان متیقن بما هو متیقن هست. و زمان ذات مشکوک لازم نیست به زمان ذات متیقن متصل باشد. چون تحقق دو رکن استصحاب که یقین و شک باشد متوقف بر ثبوت متیقن در خارج نیست. یا ثبوت مشکوک واقعاً نیست. بر که متوقف هست بر حصول خود صفت یقین و شک. و این که متیقن در افق یقین و شک حاصل باشد. یعنی متیقن در افق یقین موجود باشد و مشکوک در افق شک موجود باشد. وقتی که چنین شد ولو این که ثبوت واقعی نداشته باشند. وقتی که چنین شد اینجا اتصال زمان مشکوک بما هو مشکوک به زمان متیقن بما هو متیقن معتبر است و این ابراز می‌شود. چطور؟ می‌گوید چون مشکوک ما اینجا عدم موت در زمان اسلام هست، ما در زمان دوم که در نظر می‌گیریم، دو تا زمان بود دیگر. در زمان دوم یا انسان وقتی به عدم موت در زمان اسلام توجه می‌کند به این عنوان عدم الموت فی زمان الاسلام، این نسبت به عدم الموت فی زمان الاسلام در زمان دوم یا یقین دارد به وجودش، یا به عدمش یقین دارد یا شک دارد. ما می‌دانیم که یقین ندارد، نه به وجودش و نه به عدمش. پس بنابراین نسبت به این عنوان ما شک داریم، وقتی نسبت به این عنوان شک داشته باشیم بنابراین زمان دوم هم زمان شک است. فقط کأنّ زمان اوّل زمان شک نیست، بنابراین کأنّ متصل است، اینجوری. «فلا ینفصل زمان الشک عن زمان الیقین.»

بعد یک تعبیری در ادامه دارند. ایشان می‌گویند: «و اليقين بزمان الحادث الآخر لم يؤخذ جزء لموضوع الأثر و إلّا لكان الموضوع معلوم الارتفاع لا مشكوكه»

این که ما وقتی استصحاب می‌خواهیم بکنیم زمان یقین به زمان حادث آخر لازم نیست داشته باشیم. چون اگر ما قرار باشد زمان یقین به زمان حادثۀ آخر را شرط جریان استصحاب بدانیم چون اثر را مترتب بر آن بدانیم ما هیچ وقت یقین به زمان حادثۀ دوم نداریم چون فرض این است مجهول است، زمانش. بنابراین وقتی یقین نداریم حتماً مرتفع است. یقین به زمان حادثۀ دوم یقینی الارتفاع است. بنابراین اینجا کلام مرحوم آخوند که می‌گوید شبهۀ مصداقیۀ نقض یقین به شک هست نیست. اصلاً یقین داریم که داخل در موضوع نیست اگر اینجور باشد. پس چه شکلی است؟ ما عدم الموت فی زمان الاسلام را ملاحظه می‌کنیم. این عدم الموت فی زمان الاسلام در زمان دوم هم مشکوک است. این عبارتی هست که مرحوم اصفهان اینجا ذکر کردند. آقای روحانی اینجا هم در متن هم در حاشیۀ منتقی الاصول، جلد ۶، صفحۀ ۲۵۰ که این عبارت را آوردند مفصل بحث کردند. من وارد بحث مرحوم آقای روحانی نمی‌شوم، ولی اصل مطلب به نظرم، من خیلی سر و ته کلام مرحوم اصفهانی را درست متوجه نشدم. ایشان ابتدا این مطلب را مطرح می‌کنند که بحث ما سر متیقن بما هو متیقن و مشکوک بما هو مشکوک هست و اتصال مشکوک بما هو مشکوک به متیقن بما هو متیقن را معتبر هست و الا اگر ذات مشکوک و ذات متیقن را بخواهیم در نظر بگیریم ممکن است اصلاً متیقن و مشکوک واقعیت خارجی نداشته باشند. اینجوری عبارتی که آقای روحانی نقل کردند به این شکل است. این اصلاً من نمی‌فهمم چه ارتباطی به این بحث دارد. بحث سر این نیست که آن یقین ما باید مطابق با واقع باشد، مشکوک ما مطابق با واقع باشد، نه. بحث سر این است که آن یقین فرض کنید واقعیت هم نداشته باشد، شک هم فرض می‌کنیم در همان افق یقین و شک را در نظر می‌گیریم. در خود افق یقین و شک اینجا، اتصال احراز نمی‌شود. اصلا حالا این که تفاوت به این که به واقع بخورد یا نخورد؟ چه فرقی دارد اصلاً، این که یقین بما هو یقین مطابق واقع باشد یا مطابق واقع نباشد. اصلاً این تفکیک بین این دو تا این وسط چه کاره است؟ چه تفاوتی در این بحث دارد؟ اصل بحث هم این هست، ببینید مرحوم، حالا من از این نکتۀ اخیری که مرحوم آقای اصفهانی مطرح کردند که یقین به موضوع اینجا دخالت، یقین به زمان حادث جزء موضوع اخذ نشده، از اینجا بحث را شروع کنم. مرحوم آخوند نمی‌خواهد بگوید یقین به موضوع آخر جزء موضوع است. بحث سر این است، خود آن حادثۀ آخر جزء موضوع است دیگر. ما می‌گوییم عدم این حادثه را تا زمان آن حادثۀ آخر ما می‌خواهیم ادامه بدهیم. اینجا این توجه بفرمایید، ما یک جزء موضوع در ما نحن فیه اسلام وارث است. یک جزء موضوع عدم موت موروث است. ما این که می‌گوییم اسلام وارث باید هر دو جزء احراز بشود اینجور نیست که زمانش باید مشخص باشد، لازم نیست زمانش مشخص باشد، ما اشارۀ اجمالی می‌کنیم. می‌گوییم آن زمان واقعی که یک زمان بالأخره فرض کردیم که مسلمان شده دیگر. همین مقدار اشارۀ اجمالی به آن زمان واقعی اسلام وارث، در آن زمان آیا در آن زمان موت موروث وجود داشته است؟ یا وجود نداشته است؟ مرحوم آخوند می‌گوید آن زمان اسلام مردد بین زمان اوّل و زمان دوم است. اگر موت موروث را بخواهید به زمان دوم که اسلام وارث ممکن است در زمان دوم باشد بکشید انفصال یقین به شک، درست هم هست. یعنی اگر حالا، منهای آن اشکالی که ما مطرح کردیم، حالا آن اشکال ما را کنار بگذارید، این که نمی‌دانم عدم موت در زمان موت وارث، این که حالت سابقه اصلاً ندارد. شما این مجموعه را در نظر نگیرید. مجموعۀ، هیچ وقت، چون فرض این است که در زمان سابق این موضوع تحقق نداشته این موضوع مکرر. کل موضوع را به نحو ترکیبی در نظر نگیرید. عدم موت در زمان اسلام وارث. عدم موت در زمان اسلام وارث هیچ وقت یقینی نبوده. شما شک در نظر می‌گیرید ولی یقین سابق ندارد که این. ما چی است؟ ما می‌گوییم قبل از اسلام یک زمانی بوده است که موت هم نبوده است. موت قبل از اسلام را می‌خواهیم، عدم موت قبل از اسلام را می‌خواهیم به زمان اسلام بکشیم. این کلامی که مرحوم آقای اصفهانی این وسط مطرح کردند حالا چه ربطی به این بحث‌ها دارد من نمی‌فهمم. البته یک نکته‌ای ممکن است من احساس می‌کنم که آقای اصفهانی اینها بالوجدان همان نکته‌ای را که ما عرض می‌کردیم که به هر حال ما اینجا احساس می‌کنیم یک شک متصل داریم. یک شک متصل به یقین داریم. با آن دو تا بیانی که ما عرض کردیم که یک شکل متصل. این را وجداناً احساس کردند که ما یک شک متصل داریم، ولی این را به این بیان بیان کردند، این بیانی که ایشان اینجا می‌خواهند طرح کنند هیچ بیانی نیست که من اصلاً نمی‌فهمم. مرحوم آقای روحانی اینجا مفصل وارد بحث‌ها می‌شدند به خصوص در حاشیه خیلی بحث‌هایی را وارد شدند. من به نظرم نیازی نیست اصلاً وارد آن بحث‌ها بشویم حالا درست است، غلط است، امثال اینها، آنهایش را هم کار ندارم، ولی به نظرم نیازی اصلاً نبود که وارد آن بحث‌ها بشویم. اصلاً یک صورت چارچوب منطقی برای فرمایش مرحوم آقای اصفهانی من خیلی نتوانستم برایم تدوین کنم.

حالا مرحوم آقای روحانی می‌فرمایند که محذور در جریان استصحاب. مرحوم آقای روحانی پذیرفتند اصلاً کلام مرحوم آقای آخوند را. گفتند نه کلام آقای آخوند درست است و اتصال زمان شک به زمان یقین «و قد تبين‏ من‏ هذا كله‏ عدم ورود أي إشكال على عبارة الكفاية»

و قبول کردند. ما عرض کردیم نه این اشکال مرحوم صاحب کفایه اشکال درستی نیست.

ایشان در مجهولَیْ التاریخ یک سری محذورات دیگری را مطرح کردند. یک وجه ثانی مطرح کردند من وجه ثانی را مطرح نمی‌کنم، یک وجه ثالثی مطرح می‌کنند، آن را به عنوان از مرحوم آقا ضیاء نقل می‌کنند. آن این هست که می‌گوید مرحوم آقا ضیاء این را به عنوان تفسیر کلام کفایه ذکر کرده و بعد اشکال کرده. و آن این است که در این مثالی که ما داریم که موت و اسلام، ما موت را نسبت به حادثۀ دیگر که اسلام هست داریم ملاحظه می‌کنیم. ما یک علم اجمالی داریم که موت یا در زمان، حالا ایشان زمان یقین را زمان اوّل قرار داده، زمان‌های شک را زمان دوم و سوم. یک کمی مشکل اینجا، اینها گاهی اوقات تعبیرات زمان یقین را زمان اوّل قرار می‌دهند، زمان شک‌ها را زمان دوم و سوم. گاهی اوقات مثل مرحوم آخوند زمان یقین را از زمان شک جدا می‌کنند. حالا ایشان اینجا زمان اوّل را زمان یقین قرار داده، زمان دوم و زمان سوم را زمان علم اجمالی به این که یا اسلام حادث شده است یا موت حادث شده است. اسلام وارث یا موت موروث. می‌گویند اینجا ما علم اجمالی داریم که آن موروث از دنیا رفته، یا در زمان دوم یا در زمان سوم. یک علم اجمالی دیگری هم داریم که اسلام حادث شده، آن هم یا در زمان دوم یا در زمان سوم. بنابراین احتمال دارد که حادثۀ دیگر که اسلام هست در زمان سوم حادث شده باشد، درست. اگر حادثۀ دوم که اسلام باشد، یعنی اسلام در زمان سوم حادث شده باشد موت در زمان دوم حادث شده که مورد علم اجمالی است. بنابراین نقض یقین سابق به عدم موت از زمان، می‌گوید: «و عليه، فيحتمل ان يكون نقض اليقين السابق بعدم الموت، قد انفصل بزمان اليقين الإجمالي و هو الآن الثاني، فزمان الشك و هو زمان الإسلام لا يحرز اتصاله بزمان اليقين و هو الآن الأول، بل يحتمل ان يكون قد انفصل باليقين الإجمالي الناقض، لاحتمال ان زمان الإسلام هو الآن الثالث، فيكون الآن الثاني هو زمان اليقين الإجمالي بالارتفاع.

و بالجملة: المورد من موارد احتمال انطباق ذيل الرواية، فلا يصح الرجوع إلى العموم لكون الشبهة مصداقية لا يصح معها التمسك بعموم دليل الاستصحاب.»

اینجوری ایشان تعبیر کرده. بعد آقای روحانی وارد بحثش شدند.

این تقریبی که آقای، مرحوم آقا ضیاء برای تفصیل کلام کفایه ذکر کردند لازمه‌اش همان مطلبی هست که ما عرض کردیم که اگر حادثۀ دوم که اسلام باشد در زمان سوم اتفاق افتاده باشد اینجا حادثۀ اوّل اصلاً ادامه ندارد. حادثۀ اوّل به زمان سوم ادامه ندارد، یعنی عدم موت در زمان دوم تبدیل به موت شده، بحث این است که شک نداریم، نه شک داریم و متصل است.

**شاگرد:** نقض یقین به یقین می‌شود دیگر.

**استاد:** نه.

**شاگرد:** شبهۀ نقض یقین به یقین چی؟

**استاد:** نه شبهۀ نقض یقین به یقین. مرحوم آخوند اصلاً شبهۀ نقض یقین به یقین مطرح نمی‌کند. انفصال یقین از شک را مطرح کرده.

**شاگرد:** شبهۀ مصداقیه، تمسک بعموم؟

**استاد:** این عبارتی که آقا ضیاء. یعنی می‌خواهم بگویم این عبارت به کلام آخوند ربطی ندارد. کلام مرحوم آخوند اصلاً بحث نقض یقین به شک را طرح نمی‌کند. بحث سر این نیست که اینجا احتمال دارد نقض به یقین باشد. هیچ در کلام ایشان این مطلب که این شاید نقض به یقین باشد اصلاً نیامده. آن که ایشان مطرح می‌کند می‌گوید اتصال یقین به شک نیست. اینجا اوّلاً در صورتی که، این را توجه بفرمایید، در صورتی که زمان یقین، یعنی زمان حادثۀ دوم زمان ساعت سوم باشد یعنی اسلام در ساعت سوم اتفاق افتاده باشد اینجا یقین به عدم داریم، نه شک داریم. اینجا یقین عدم داریم. و در نتیجه

**شاگرد:** نقض یقین به یقین می‌شود

**استاد:** قطعاً نقض یقین به یقین است، نه این که احتمال دارد نقض به یقین باشد.

**شاگرد:** ما که نمی‌دانیم.

**استاد:** نه، ما فرض، ما داریم اشاره می‌کنیم. می‌گوییم اگر، حالا این عبارت مرحوم آقا ضیاء و کلام آقای روحانی را ملاحظه بفرمایید. من حالا.

آقای روحانی این را، این که می‌گوید این تفسیر کلام آقای آخوند نیست، می‌گوید اوّلاً این کلام تفسیر آقای آخوند نیست، و می‌گوید به دو جهت این قطعاً مرحوم آخوند این مطلب را اراده نکرده. یکی این که اگر اشکال این اشکال باشد لازمه‌اش این هست که مرحوم آخوند در اطراف علم اجمالی قائل به عدم جریان دلیل استصحاب باشد. چون این اشکال دقیقاً اشکالی هست که نسبت به اطراف علم اجمالی هست دیگر. این کلام مرحوم آخوند که تناقض صدر و ذیل و از آن بحث‌ها مطرح کرده. این دقیقاً همان کلام است، همان نکته هست. در حالی که مرحوم آخوند تصریح می‌کند که در اطراف علم اجمالی ذاتاً دلیل استصحاب می‌آید. دیگر معارضۀ بحث اصلاً بالمعارضه خارج می‌بیند. پس بنابراین این کلام ربطی به کلام مرحوم آخوند ندارد. این یک مطلب.

ثانیاً می‌گوید: «الجهة الثانية: انه‏ يقتضي‏ ان يكون المورد من مصاديق ذلك الحكم- أعني: عدم شمول دليل الاستصحاب لأطراف العلم الإجمالي-، فلا وجه لجعل المحذور في جريان الاستصحاب في المورد شيئا آخر برأسه- غير ذلك-، و هو:

«عدم إحراز اتصال زمان الشك بزمان اليقين»- كما هو صريح العبارة-.»

اگر مشکل مرحوم آخوند این هست که اینجا چون علم اجمالی هست و دلیل استصحاب اطراف علم اجمالی را شامل نمی‌شود چرا شما عدم احراز اتصال زمان شک به زمان یقین پایش را وسط می‌کشید؟ خب البته اگر منهای آن بحثی کلام مرحوم آخوند اگر اشکال اوّل را رفعیت کنیم، اشکال اوّل آقای روحانی درست است. که این تفسیر، تفسیر کلام مرحوم آخوند نیست. ولی اگر آن اشکال را رفعیت کنید. بگوییم مرحوم آخوند در اطراف علم اجمالی می‌گوید اگر قائل به این باشد که اطراف علم اجمالی استصحاب جاری نمی‌شود، ممکن است محذورش همین باشد، عدم احراز اتصال زمان شک به زمان یقین باشد. یک اشکال مجزا نباید بکنید. این که چرا، اصل اشکال این هست که مرحوم آخوند این را نمی‌گوید. مرحوم آخوند در اطراف علم اجمالی قائل نیست که استصحاب شامل نمی‌شود. ولی اگر به فرض مرحوم آخوند در اطراف علم اجمالی قائل به عدم جریان استصحاب بود ممکن است نکته‌اش این هست که در اطراف علم اجمالی احراز اتصال زمان شک به زمان یقین نیست.

شاگرد: علم اجمالی که زمانی نیست، در یک زمان یا این نجست است یا این. اینجا چون در زمان

استاد: نه، اینجا چون این شکلی است یعنی اینجا چون علم اجمالی‌اش زمانی است عدم اتصال را مطرح کرده. ممکن است همان شبهه باشد، همان شبهه که نقض یقین. یعنی عدم احراز. ایشان عدم احراز زمان شک به زمان یقین را اینجور معنا می‌کند که ممکن است زمان شک از زمان یقین به زمان یقین به خلاف فاصله افتاده باشد. ایشان عدم احراز اتصال زمان شک به زمان یقین را یک تفسیر دیگر می‌کند. این خلاف ظاهر هم هست. یعنی شما باید عبارت را اینجور بگویید که ظاهراً کلام مرحوم آخوند این نیست که. حالا این عبارت را ملاحظه بفرمایید فردا این بحث را ادامه می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان